



### \*اطمینان

چند نفر در مجلسی نشسته بودند، یکی از آن ها لطیفه ای گفت. مردی که گوش هایش سنگین بود از همه بلندتر خندید.

دوستانش به او گفتند: تو که گوش هایت سنگین است. مگر چیزی شنیدی؟

گفت: نه، ولی به شما اطمینان دارم.

### \*بهترین راه

اولی: برای قطع جریان برق چه باید کرد؟

دومی: نباید قبض آن را پرداخت کرد!!

### \*شمارش

اولی: می خواهی یادت بدهم که گوسفندها را خیلی راحت بشماری.

دومی: آره.

اولی: پاهایشان را بشمار، بعد به چهار تقسیم کن!

\*نفس می کشم

اتوبوس طبق معمول شلوغ بود. مسافری عصبانی به آقای چاق و تنومندی که کنارش بود گفت: آقا ممکن است اینقدر هول ندهید، مرد چاق با اوقات تلخی گفت من که هول نمی دهم آقا دارم نفس می کشم!

\*دفاع

روزی قاضی به یک زندانی قوی هیکل گفت: آقا شما متهم به قتل هستید، آیا دفاعی دارید؟ متهم گفت: بله، دستبند مرا باز کنید تا ببینید چطور از خودم دفاع می کنم!

\*رفتم!

معلم: به نظر تو #171;من رفته هستم&raquo; یک فعل غلط است؟

شاگرد: بله آقا.

معلم: آفرین. می توانی بگویی چرا؟

شاگرد: برای این که شما هنوز نرفته هستید!

\*موقع مناسب

در کلاس درس معلم از دانش آموزی پرسید: مناسب ترین موقع چیدن سیب ها چه وقت است؟

دانش آموز با لحنی جدی گفت: موقعی که سگ در باغ نباشد و باغبان هم بیرون رفته باشد!

\*کارنامه

مادر: چرا بچه را می زنی؟

پدر: برای این که فردا کارنامه اش را می گیرد و من هم دارم می روم مسافرت و فردا نیستم!